

نشریه دانشکده ادبیات
و علوم انسانی دانشگاه تبریز
سال ۴۷، تابستان ۱۳۸۳
شماره مسلسل ۱۹۱

در فلسفه دکارت، واژه «objective» به معنای

«ذهنی» است، نه «عینی»*

دکتر علی.م.افزالی**

Email: ali_m_afzali@yahoo.com

چکیده:

امروزه واژه «objective» به «عینی» و واژه «subjective» به «ذهنی» ترجمه می‌شود. اما این دو واژه از ابتدای کاربرد آن در قرون وسطی (از زمان دنس اسکاتس) معنایی کاملاً ضد معنای امروزی خود را داشته‌اند. بدین ترتیب که واژه «objective» به معنای «ذهنی» و واژه «subjective» به معنای «عینی» به کار رفته است. این معانی - که امروزه کاملاً غریب و دور از ذهن می‌نماید - تا چند قرن بعد، یعنی حدود قرن نوزدهم، در میان فیلسوفان غرب به‌ویژه دکارت و فیلسوفان هم عصر وی، مانند اسپینوزا و بارکلی، کاملاً رایج بوده است. هدف از این مقاله ذکر شواهد و دلایل این نکته است که واژه «objective» در فلسفه دکارت - که از اصطلاحات کلیدی فلسفه اوست - (و نیز فیلسوفان دیگر تا قرن نوزدهم) به معنای «ذهنی» بوده است و به هیچ‌وجه نباید آن را با معنای امروزی آن (یعنی «عینی») خلط کرد.

واژه های کلیدی: «objective»، «subjective»، عینی، ذهنی، فلسفه دکارت

مقدمه

* - تاریخ وصول ۸۳/۳/۳۰ تأیید نهایی ۸۳/۵/۲۰

** - عضو هیئت علمی مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران

یکی از واژه‌های مهم و پُرکاربرد در فلسفه غرب، واژه «objective» (و نقطهٔ مقابل آن «subjective») است. این اصطلاح، همانند برخی دیگر از اصطلاحات فلسفی، در طول تاریخ، تحول معنایی یافته است. اما این تغییر و تحول در مورد واژه «objective» تا بدان حد بوده که معنای آن را کاملاً به ضد معنای اولیه‌اش تبدیل کرده است. فیلسوفان بسیاری، از جمله دکارت، این اصطلاح را در فلسفهٔ خود به کار برده‌اند. از آنجا که در سنت آموزش فلسفهٔ غرب در دانشگاه‌های کشور ما، به آرای دکارت اهمیت بسیاری داده می‌شود و تا به حال چندین اثر از او به زبان فارسی ترجمه شده و نیز کتب و مقالات متعددی دربارهٔ فلسفهٔ وی در کشور ما نگاشته شده است، و از طرف دیگر واژه «objective» از واژه‌های کلیدی در فلسفهٔ دکارت است و فهم دقیق و درست آن برای درک صحیح آرای او بسیار حائز اهمیت است و متقابلاً عدم توجه به معنای واژهٔ مزبور در عصر دکارت و پیش از وی و خلط آن با معنای امروزی آن منشاء خطاهای مهمی در فهم فلسفهٔ اوست، کاملاً ضرورت دارد که مقصود از آن در فلسفه دکارت، تبیین شود. اهمیت این امر را به‌ویژه از این‌جا درمی‌یابیم که در برخی از ترجمه‌های آثار دکارت و یا کتب تألیف شده دربارهٔ فلسفهٔ او، مترجمین و مؤلفین فاضل آنها، این اشتباه فاحش را مرتکب شده‌اند که واژه «objective» را با معنای امروزی آن خلط کرده و همه جا آن را به «عینی» ترجمه کرده‌اند. هدف از نگارش این مقاله، نشان دادن دلایل و شواهد این نکته است که واژهٔ مزبور از ابتدای کاربرد فلسفی آن (در قرون وسطی)، به‌ویژه در فلسفهٔ دکارت (و فیلسوفان معاصر وی در قرن هفدهم مانند اسپینوزا و بارکلی)، به معنای «ذهنی» بوده است نه «عینی»، سپس در حدود قرن نوزدهم کاملاً تحول معنایی پیدا کرده و به معنای «عینی» به کار رفته که تا به امروز این معنا متداول است. عکس این مطلب هم در مورد واژهٔ «subjective» صادق است. چون در این مقاله، تکیه اصلی بر فلسفهٔ دکارت است، بیشترین شواهد و قراین این مطلب را از آثار خود وی و نیز منابع معتبر مربوط به فلسفهٔ او ذکر خواهیم کرد تا معنای واژهٔ «objective» در فلسفهٔ دکارت دقیقاً روشن گردد.

آن‌چه از آثار دکارت در این مقاله نقل قول شده است، از مجموعهٔ آثار دکارت به زبان لاتین (با علامت اختصاری AT) و دو مجموعهٔ دیگر به زبان انگلیسی (با علائم

اختصاری HR و CSM) است. این سه علامت اختصاری در جهان، رایج و شناخته شده است. مشخصات کامل همه منابع و نیز تمام پانوشتها در پایان مقاله آمده است.

واژه‌های «objective» و «subjective» در واژه‌نامه‌های تخصصی فلسفی و فرهنگهای عمومی:

آنچه درباره تحول معنای واژه «objective» از «ذهنی» به «عینی» (و عکس آن در واژه «subjective») گفته شد، در بسیاری از واژه‌نامه‌های فلسفی و نیز فرهنگهای عمومی معتبر و بسیار کامل، مورد تصریح قرار گرفته است و این نشان می‌دهد که مطلب مزبور، ادعایی گزاف و دور از ذهن نیست، بلکه با تاریخ فلسفه و نیز با فرهنگ لغات کاملاً مطابقت دارد و اشتباه مترجمین آثار فلسفه دکارت، صرفاً از بی‌دقتی و بی‌توجهی کافی به این سوابق تاریخی فلسفی و لغوی و از مراجعه نکردن به متون اصلی ناشی شده است.

معنای این دو واژه در واژه‌نامه‌های فلسفی:

دو مرجع معتبر «واژه‌نامه فلسفه و دین» تألیف «ریز» (Reese) - که معنای واژه‌های فلسفی را براساس سیر تاریخی آنها بررسی می‌کند - و «فرهنگ فلسفه» تألیف «رونز» (Runes)، از جمله فرهنگهای تخصصی هستند که معنای اولیه و ثانویه این دو واژه را به روشنی بیان کرده‌اند. منبع اول در ذیل کلمه «object» و منبع دوم در ذیل کلمات «object» و «objective» مطالبی دارند که حاصل مجموع آن چنین است: کلمه «object» در ریشه لاتینی آن، مرکب از دو واژه «ob» (against) - before) به معنی «در مقابل - روبه رو - در برابر» و واژه «jacere» (throw) به معنی «افکندن - انداختن - قرار گرفتن» است. بنابراین، کلمه «object» به معنی «چیزی است که در مقابل ظاهر می‌شود و قرار می‌گیرد». اگر بخواهیم این کلمه را به صورت تحت‌اللفظی صرف ترجمه کنیم، معادل واژه «برابریست» است. امروزه این کلمه به «عینی» ترجمه می‌شود و منظور از آن «اشیا و موجودات خارجی است که برای خود، وجودی مستقل از ذهن و فاعل شناسا دارند» و متقابلاً واژه «subjective»، به «ذهنی» ترجمه می‌گردد و مراد از آن «مفاهیم، تصورات و یا ادراکاتی است که در ذهن فاعل شناسا وجود دارد و قایم به اوست و مستقل از ذهن وی وجودی ندارد». اما باید

توجه کرد که در گذشته (یعنی در قرون وسطی و بعد از رنسانس، و در دوره فلسفه جدید تا حدود قرن نوزدهم) این دو واژه، معنایی درست، ضد معنای فعلی آن را داشتند. یعنی واژه «objective» به معنای «ذهنی» و «subjective» به معنای «عینی» به کار می‌رفته است. بدین ترتیب که:

در قرون وسطی برای اولین بار دنس اسکاتس (Duns Scotus) واژه «object» را به معنای فلسفی به کار می‌برد و مقصود وی از آن، مفهوم یا صورت ذهنی است؛ یعنی «آن چیزی که متعلق و موضوع فکر و ادراک (object of thought) قرار می‌گیرد». بنابراین واژه «objective» در فلسفه اسکاتس به معنای «ذهنی» بوده است. این معنا در قرون وسطی و بعد از آن یعنی در دوره فلسفه جدید نیز رایج بوده است. استعمال واژه مزبور به همین معنا تا قرن ۱۸ و ۱۹ ادامه داشت و واژه «subjective»، درست به معنای مقابل آن یعنی «عینی» به کار می‌رفته است.

به گفته «رونز»، برای نخستین بار، «بومگارتن» (Baumgarten) (۱۷۶۲ - ۱۷۱۴) و به گفته «ریز»، نخست «کانت» (۱۸۰۴ - ۱۷۲۴) معنای واژه «objective» را تغییر دادند و آن را به معنای «عینی» و «subjective» را به معنای «ذهنی» به کار بردند. از نظر کانت، «objective» به چیزی اطلاق می‌شود که وجودی خارج و مستقل از ذهن دارد، در حالی که «subjective»، آن‌گونه چیزی است که قائم به ذهن فاعل شناساست و مستقل از آن وجودی ندارد. «ماینونگ» (Meinong) و «هوسرل» (Husserl) مجدداً کوشیدند تا این دو واژه را به همان معنای نخستین آنها نزدیک کنند (نقل به مضمون، از دو فرهنگ یاد شده).

متن عبارت «رونز» در این باره چنین است:

"در اصطلاح‌شناسی اسکولاستیک که با دنس اسکاتس شروع می‌شود و تا قرون ۱۷ و ۱۸ ادامه می‌یابد، واژه «objective»، نمایانگر مفهوم یا صورت ذهنی است که وجودی مستقل و قائم به خود ندارد."

وی اسپینوزا و بارکلی را در زمره فیلسوفانی نام می‌برد که در آثار خود، این واژه را به معنای مزبور (یعنی مفهوم یا صورت قائم به ذهن) به کار برده‌اند. (در ادامه مقاله عبارات این دو فیلسوف را در این مورد خواهیم آورد).

«ریز» هم در مورد واژه «object» می‌نویسد:

"معنی این واژه تغییر و تحول قابل ملاحظه‌ای یافته است. معنای معمول و متداول «object» چیزی است که به‌عنوان موجود خارج از ذهن، وجودی مستقل و قائم به‌خود دارد. اما در ابتدا واژه «subject» به این معنا به‌کار می‌رفت. ولی هنگامی که واژه «object» (objectum) در قرون وسطی برای اولین بار، کاربرد فلسفی یافت، معنایی که به‌طور گسترده مورد قبول قرار گرفت، تمام آن چیزهایی بود که با هرگونه اشاره و ارجاع التفاتی، منظور نظر قرار می‌گیرد؛ اعم از این که مصداق آن یک امر معرفتی، ارادی یا انفعالی نفسانی باشد. حال شمول این فکر، به هر میزان که باشد، گستره معنای «object» هم به همان میزان خواهد بود."

واژه «objective» و «subjective» در فرهنگ بزرگ آکسفورد:

تحول معنایی واژه «objective» از «ذهنی» به «عینی» در طول تاریخ (و عکس آن درباره واژه «subjective») نه تنها در کتب تخصصی فلسفی بلکه در معتبرترین فرهنگ لغات جهان نیز مورد بحث قرار گرفته است. از جمله، در فرهنگ بزرگ آکسفورد (۲۰ جلدی) که عظیم‌ترین و دقیق‌ترین فرهنگ زبان انگلیسی در جهان است و شواهد معنایی واژه‌ها را براساس ترتیب تاریخی آنها ذکر می‌کند، ضمن آن که واژه «object» را در کاربرد فلسفی آن به معنای چیزی می‌داند که «در مقابل ذهن یا فکر قرار می‌گیرد و یا نزد ذهن و فکر حاضر است و به آن عرضه شده است» و در این‌باره به آثار دنس اسکاتس استناد می‌کند، این واژه را در حوزه متافیزیک به «چیزی که موضوع و متعلق فکر و آگاهی قرار می‌گیرد» معنا می‌کند (رک به معنای شماره ۶).

این فرهنگ، ذیل واژه «objective» آورده است:

"در فلسفه اسکولاستیک، واژه «subjective» به چیزهایی اطلاق می‌شد که وجود مستقل و قائم به خود (in themselves) دارند و برعکس، واژه «objective» به چیزهایی اطلاق می‌شد که موضوع و متعلق علم و آگاهی قرار می‌گیرند. اما بعدها، ابتدا واژه «subjective» تحول معنایی یافت و در مورد اموری به کار رفت که به فاعل مُدرک و اندیشنده تعلق دارد و سپس به تبع این تغییر، معنای واژه «objective» هم تحول پیدا کرد و به چیزی اطلاق شد که مستقل از این فاعل است و اکنون این معنای جدید و تحول یافته در فلسفه، غالب و رایج است" (رک به معنای شماره ۲).

این فرهنگ بعد از توضیح مطلب کلی بالا، یک بار دیگر در ذیل معانی a و b از معنای شماره ۲، معنای قدیم و جدید این دو واژه را از هم تفکیک نموده و معنای قدیم آنها را چنین توضیح می‌دهد:

"معنای قدیم واژه «subjective» قائم به خود (in itself) است، و در مقابل آن «objective» به معنای قدیمی آن یعنی چیزی که به‌عنوان متعلق آگاهی و متمایز از هر موجود خارجی، وجود دارد."

سپس در فرهنگ مزبور، شواهد این معنای قدیمی براساس سیر تاریخی آنها ارائه می‌شود که از قرن ۱۴ تا اواسط قرن ۱۸ را در برمی‌گیرد.

اما در معنای b که به معنای جدید این دو واژه اختصاص دارد، عکس معنای مندرج در a ذکر می‌شود که در آن، کلمه «objective» به شیء خارج از ذهن و «subjective» به موضوع و متعلق ادراک و اندیشه اطلاق می‌شود. در این بخش بعد از ذکر معنای، شواهد نقل و تاکید می‌شود که این معنای جدید، گهگاه در آثار نویسندگان اواخر قرن ۱۷ و اوایل قرن ۱۸ به‌کار رفته است، اما کاربرد رایج آن ظاهراً از کانت اخذ شده و در زبان انگلیسی در ۱۷۹۰ و عمدتاً بعد از ۱۸۱۷ آشکار می‌شود^۱.

واژه‌های «objective» و «subjective» در آثار دکارت

دکارت از جمله فیلسوفانی است که به تبعیت از معنای رایج این دو واژه در قرون وسطی، آنها را در آثار خود به‌کار برد. از جمله، وی در کتاب «اعتراضات و پاسخها» (objections and replies) به صراحت، واژه «objective» را به معنای «ذهنی» و «subjective» را به معنای «عینی» به‌کار می‌برد. موارد بسیار متعدد و روشنی که در عبارات خود دکارت و تصریحات دکارت‌شناسان وجود دارد - و نمونه‌هایی از آن را در اینجا نقل می‌کنیم - حاکی از این است که به‌ویژه، کلمه «objective» در آثار دکارت همواره به معنای «ذهنی» به‌کار رفته است و به هیچ‌وجه نباید آن را با معنای امروزی آن (یعنی «عینی») خلط نمود. از آنجا که دو معنای «عینی» و «ذهنی» کاملاً متعارض یکدیگرند، به‌خوبی درمی‌یابیم که در ترجمه فارسی این دو اصطلاح در فلسفه دکارت، به‌کار بردن یکی به جای دیگری تا چه حد گمراه‌کننده و موجب سوء فهم فلسفه وی می‌گردد. متأسفانه برخی از مترجمین و مؤلفین محترم، اصطلاح «objective» را در

زمان دکارت و فلسفه وی، با معنای امروزی آن خلط کرده و آن را همه جا به «عینی» ترجمه کرده‌اند.

حال ابتدا به ذکر عباراتی از خود دکارت و توضیح مختصر آنها و سپس به نقل تصریحات برخی از دکارت‌شناسان می‌پردازیم.

دکارت به صراحت در عبارات زیر، برای توصیف موجودات خارجی از واژه «subjective» و برای موجودات ذهنی از واژه «objective» بهره می‌گیرد. وی وجود «subjective» را «وجود قائم به خود» و وجود «objective» را مترادف وجود ذهنی یا تصویری معرفی می‌کند و این کاربرد را برای معنای این دو واژه، کاملاً رایج می‌داند:

"طبق تعبیر رایج، اشیای خارجی (external things)، «به نحو سوژکتیو» (subjective) و قائم به خود (in themselves) وجود دارند، اما وجود آنها در فاهمه [یا ذهن] (understanding)، «به نحو ابژکتیو» (objectively) و مفهومی [یا تصویری] (ideally) است." (HR, 1967, v 2, p. 157)

به‌طور کلی دکارت هر جا که می‌خواهد درباره موجودات خارجی سخن بگوید از واژه‌های «subjective»، «formal»^۲ و «actual»^۳ استفاده می‌کند و هرگز برای این منظور، واژه «objective» را به کار نمی‌برد. وی در «تأملات»، در مورد معلولهای خارجی و معلولهای ذهنی (مفاهیم) چنین می‌گوید:

"محال است چیزی از عدم پدید آید ... این مطلب نه تنها در مورد معلولهایی که [به اصطلاح فلاسفه] واقعیتی خارجی^۴ یا صورتی^۵ دارند، بلکه در مورد مفاهیمی هم که به اصطلاح [آنها] فقط واقعیت ذهنی (objective) محسوب می‌شوند، آشکارا صادق است." (دکارت، ۱۳۸۱، ص ۵۸).

دکارت در عبارت دیگری از «تأملات»، باز هم درباره علل خارجی، از واژه «formal» و درباره مفاهیم ذهنی از واژه «objective» استفاده می‌کند:

«تمام واقعیت [یا کمالی] که فقط به نحو ذهنی (objective) [یا از طریق حکایت] در این مفاهیم هست، به نحو صورتی^۶ (formal) [یا واقعی] در آن علت مندرج است» (همان، ص ۶۰).^۷

برای آن که معنای عبارات مزبور و به‌ویژه، کلمه «objective» در فلسفه دکارت دقیقاً روشن شود، لازم است که مراد وی را از اصطلاحات «واقعیت ذهنی» و «واقعیت صوری» توضیح دهیم.

دکارت همواره اصطلاح «واقعیت ذهنی» (objective reality) را در مقابل «واقعیت صوری» (formal reality) به کار می‌برد. هر چیزی که در عالم هستی موجود است و حتی ضعیف‌ترین بهره را هم از وجود دارد (موجود مآ)، برای خود و قطع نظر از هر چیز دیگری دارای درجه‌ای از وجود یا واقعیت است که دکارت آن را «واقعیت صوری» آن می‌نامد. خدا، مجردات، اجسام، جواهر، اعراض و حتی مفاهیم و صور ذهنی هم از آن جهت که هر کدام دارای درجه‌ای خاص از واقعیت یا وجودند، برای خود، «واقعیتی صوری» دارند، خواه واقعیت صوری آنها نامتناهی باشد (مانند خدا) و یا بسیار ضعیف و اندک باشد (مانند اعراض و یا صورتهای ذهنی).

حال وقتی که موجودات خارجی، وجود ذهنی می‌یابند، یعنی صورت و مفهومی از آنها (اعم از حسی و خیالی و عقلی) در ذهن ما نقش می‌بندد، همان واقعیت خارجی، در ذهن ما منعکس می‌شود تا تطابق وجود ذهنی و خارجی و خاصیت کاشفیت علم، محفوظ باشد. یعنی هر مفهوم ذهنی باید از همان درجه‌ای از واقعیت که در موجود خارجی هست حکایت کند. دکارت این واقعیت را در مفاهیم، «واقعیت ذهنی» یا «واقعیت حکایتگرانه» می‌نامد. در حقیقت، «واقعیت ذهنی» هر مفهوم، همان درجه واقعیت صوری یا خارجی یک موجود است که این بار وجود ذهنی یافته است.

نکته دیگری که باید به آن توجه شود، این است که موجودات خارجی، فقط واقعیت «صوری» (نه «ذهنی») دارند. اما صور و مفاهیم ذهنی، به دو اعتبار مختلف، هم «واقعیت صوری» دارند و هم «واقعیت ذهنی». زیرا از آن جهت که خودشان فی‌نفسه بهره‌ای از وجود دارند و معدوم مطلق نیستند، برای خود و در مقایسه با سایر موجودات، «واقعیتی صوری» دارند؛ اما از آن جهت که حکایتگر درجه خاصی از وجود یا واقعیت‌اند (که در ما بازاء خارجی آنها هست)، «واقعیتی ذهنی» دارند.

استفاده دکارت از این واژه‌ها و خصوصاً اصطلاح «واقعیت ذهنی»، در یکی از براهین وی در اثبات وجود خداست. او در کتاب «تأملات» («تأمل سوم»، برهانی در اثبات

وجود خدا به کار می‌برد که به برهان «علامت صنعتی» (trade mark argument) معروف است. خلاصه استدلال و نحوه استفاده او از اصطلاح «واقعیت ذهنی» چنین است:

تصورات و مفاهیم ذهنی ما از حیث وجود و واقعیتی که ذاتاً برای خود دارند تفاوت چندانی با هم ندارند، زیرا همه آنها نوعی عرض و کیف نفسانی‌اند و به بیان دیگر، مرتبه وجودی یا «واقعیت صوری» آنها تقریباً یکسان است. اما از آنجا که هر مفهوم از درجه خاصی از کمال یا واقعیت حکایت می‌کند که با مفهوم دیگر متفاوت است، جنبه حکایتگرانه یعنی «واقعیت ذهنی» مفاهیم تفاوت بسیار زیادی نسبت به هم دارد. مثلاً در مفهوم یا صورت ذهنی یک شعله شمع و مفهوم خورشید تفاوت چندانی از نظر «واقعیت صوری» (یا وجود فی‌نفسه هر یک) وجود ندارد، اما از آن جهت که کمال و عظمت ناشی از مفهوم خورشید از حیث نور و گرما و ... از کمال و عظمت شعله شمع بسیار بیشتر است، از این رو «واقعیت حکایتگرانه» یا «واقعیت ذهنی» این دو مفهوم، بسیار از هم متفاوت‌اند.

حال همان‌طور که هر مفهوم ذهنی به اعتبار «واقعیت صوری» خود، علت می‌خواهد، به اعتبار «واقعیت ذهنی» خود هم نیازمند علت است. یعنی علتی لازم است که سبب شده است هر مفهوم دارای این درجه از «واقعیت ذهنی» باشد. به بیان دیگر علتی باید وجود داشته باشد تا این درجه از کمالی که هر مفهوم از آن حکایت می‌کند، به ذهن ما راه یابد. از طرف دیگر به حکم بدهت عقلی و فطری می‌دانیم که هر کمالی که در معلول هست، باید دست کم به همان اندازه در علتش وجود داشته باشد. به دیگر سخن، علتی که این درجه از کمال را در ذهن ما ایجاد کرده است، نمی‌تواند خودش فاقد آن باشد. اما در ذهن ما مفهومی از خدا هست که از ذات کامل نامتناهی حکایت می‌کند، یعنی «واقعیت ذهنی» آن، نامتناهی است. اما چون این درجه از کمال ذهنی، باید معلول علتی باشد که خودش، همین مرتبه از کمال را به صورت عینی و واقعی داشته باشد، و هیچ موجود مخلوق و متناهی دارای کمال نامتناهی نیست، پس «واقعیت ذهنی» مفهوم خدا، فقط باید معلول موجودی باشد که خودش این کمال و واقعیت نامتناهی را در عالم خارج دارا باشد؛ بنابراین خدا یا ذات کامل نامتناهی وجود خارجی دارد^۱.

اما غیر از «تأملات»، در سراسر کتاب «اعتراضات و پاسخها» نیز موارد متعدد و صریحی وجود دارد که نشان می‌دهد، منظور از واژه «objective»، «ذهنی» است نه

«عینی». برخی از این موارد را به‌عنوان نمونه نقل می‌کنم و به جای آن، کلمه «ابژکتیو» را می‌نویسم تا اگر کسی برای آن معادل «عینی» را بگذارد، ببیند که تا چه حد نادرست و دور از مقصود است. بعضی از این عبارات، از معترضین است نه از دکارت، و این امر نشان می‌دهد که نه فقط در فلسفه دکارت، بلکه اساساً در عصر دکارت و فرهنگ فلسفی زمان وی نیز، این کاربرد رایج بوده است.

کاتروس (Caterus)، مؤلف دسته اول اعتراضات، برخلاف دکارت، معتقد است که مفاهیم، به دلیل ذهنی بودن به علت نیازی ندارند و حوزه تأثیر و تأثر علی و معلولی فقط در امور خارجی است. وی می‌گوید:

"یک علت، تأثیری واقعی و عینی (real and actual) را اعمال می‌کند، ولی وجود «ابژکتیو» (objective existence) که یک چیز واقعی نیست، نمی‌تواند پذیرای چیزی باشد و از این رو نمی‌تواند، به نحو انفعالی، متأثر از تأثیر واقعی یک علت باشد و بنابراین نیازی به علت ندارد." (HR, 1967, v 2, p. 2)

در این عبارات، بدیهی است که اگر «ابژکتیو» را به «عینی یا خارجی» ترجمه کنیم، مطلب کاملاً نادرست می‌شود، زیرا دیگر نمی‌توان گفت: وجود خارجی، یک چیز واقعی نیست و نیازی به علت ندارد.

در جملات بعد، دکارت درباره مفاهیم و امور ذهنی چنین می‌گوید:

"... سخن من درباره «مفهوم» است که هرگز خارج از ذهن وجود ندارد و وجود «ابژکتیو» در مورد آن [مفهوم]، همان تحقق داشتن [اشیاء] در ادراک است." (Ibid, p. 10)

در این عبارت هم نمی‌توانیم بگوییم «وجود خارجی» همان تحقق داشتن در ادراک است. این جمله تناقض آشکار است.

جملات دیگری از دکارت چنین است:

"بنابراین، مفهوم خورشید، خود خورشید است که در ذهن وجود دارد، البته نه به نحو صوری (formal)، [یعنی] آن‌طور که در آسمان وجود دارد، بلکه به نحو «ابژکتیو»، یعنی به همان نحوی که معمولاً اشیا در ذهن وجود دارند. ولی همان‌طور که قبلاً گفته شد، این [وجود «ابژکتیو»]، به این جهت [که از وجود خارجی، کمال کمتری دارد]، معدوم محض نیست." (Ibid, p. 10)

دکارت در این عبارات، بین وجود خارجی خورشید و وجود ذهنی آن مقایسه می‌کند و (شبهه آنچه فلاسفه اسلامی در بحث وجود ذهنی می‌گویند) معتقد است که خورشید ذهنی، همان ماهیت خورشید خارجی را دارد، ولی نحوه وجود این دو متفاوت است. وی اولاً برای وجود خارجی خورشید در آسمان از واژه «صوری» استفاده می‌کند و ثانیاً واژه «ابژکتیو» را در مقابل آن قرار می‌دهد. بنابراین اگر این واژه را به «عینی یا خارجی» ترجمه کنیم، هم بحث بی‌معنا می‌شود - چرا که دیگر وجود «عینی» خورشید، همان وجود آن در آسمان است نه نقطه مقابل آن - و هم در جمله بعد، بی‌معناست که بگوییم: «وجود خارجی» [خورشید] از وجود خارجی آن کمال کمتری دارد و معدوم محض نیست»، زیرا اشکال معترض درباره معدوم بودن مفاهیم، یعنی وجود خارجی نداشتن آنهاست که از این رو نیازی به علت ندارند و پاسخ دکارت هم این است که صرف ضعیف‌تر بودن وجود مفاهیم از وجود خارجی، مستلزم معدوم بودن آنها نیست و نیاز آنها را به علت مرتفع نمی‌کند. اگر «ابژکتیو» به «عینی» ترجمه شود، تمام این اعتراض و پاسخ، مهمل و بی‌معنا می‌گردد.

دکارت در جای دیگر، باز هم درباره نحوه وجود مفاهیم و معدوم نبودن آنها و نیازشان به علت می‌گوید:

"یک چیز، از طریق مفهوم، به نحو «ابژکتیو» در ذهن وجود دارد. اما این نحوه وجود، هر قدر هم ناقص [و ضعیف] باشد، باز هم معدوم محض نیست و در نتیجه نمی‌تواند از عدم ناشی شود." (Ibid, p. 3)

بدیهی است که اگر «ابژکتیو» را به «عینی» یعنی خارج از ذهن، ترجمه کنیم، تناقض است که بگوییم «یک چیز، به نحو خارج از ذهن» در ذهن وجود دارد». مفاهیم، وجود ذهنی دارند نه وجود خارج از ذهن. به علاوه همان‌طور که در فقرات قبل هم توضیح داده شد، اصل اشکال و نیز پاسخ دکارت در جمله بعد هم معنای خود را از دست می‌دهد، چون سخن درباره ناقص و معدوم محض نبودن وجود «ذهنی» است نه وجود «خارجی».

همان‌طور که قبلاً اشاره کردیم، دکارت معتقد است که تمام کمالاتی که در موجودات خارجی به نحو عینی وجود دارد، در مفاهیم آنها هم - به دلیل خاصیت کاشفیت علم و حکایتگری مفاهیم - به نحو ذهنی وجود دارد عبارت وی این است:

"هر چه را که در متعلقات مفاهیم خود موجود می‌دانیم، در خود این مفاهیم، به نحو «ابژکتیو» وجود دارد." (Ibid, p. 53)

روشن است که کمال اشیای خارجی، باید به نحو «ذهنی» در مفاهیم آنها وجود داشته باشد نه به نحو «خارجی». تعبیر «وجود خارج از ذهن داشتن امور ذهنی»، تناقض صریح است.

"مثلاً، اگر کسی در [ذهن] خود، مفهومی از یک دستگاه بسیار پیچیده داشته باشد ... تمام آن پیچیدگی که در این مفهوم، صرفاً به نحو «ابژکتیو» وجود دارد ... باید در علت آن هم وجود داشته باشد." (CSM, 1991, v 1, pp. 198-199).

باز هم واضح است که یک کمال یا درجه خاصی از پیچیدگی، نمی‌تواند هم در خود مفهوم، وجود «خارج از ذهن» داشته باشد و هم در علت این مفهوم. بحث در تقابل «مفهوم» و ما بزاء یا علت خارجی آن است. پس یک کمال یا پیچیدگی خاص، باید در یکی وجود خارجی و ضرورتاً در دیگری، وجود ذهنی داشته باشد.

شواهد و قرائن مربوط به این بحث، در آثار دکارت و به‌ویژه کتاب «اعتراضات و پاسخها» بسیار بیشتر از اینهاست و آنچه در اینجا نقل شده، صرفاً چند نمونه از آن بود.

معنای واژه «objective» در آثار دکارت‌شناسان

علاوه بر عبارات دکارت، تصریحات دکارت‌شناسان بزرگ نیز کاملاً روشن‌گر است. «کاتینگهام» (John Cottingham) - که از برجسته‌ترین دکارت‌شناسان حاضر جهان و مترجم مجموعه آثار دکارت (از متون اصلی لاتین و فرانسه، به‌ویژه «تأملات» و «اعتراضات و پاسخها») به زبان انگلیسی است و تألیفات متعدد و ارزشمندی در فلسفه دکارت دارد) - در کتابی که درباره فلسفه دکارت تألیف کرده است، بر این مطلب تأکید می‌ورزد تا مبدا خوانندگان آثار دکارت در این مورد دچار گمراهی و سوء فهم در اصطلاحات فلسفه وی شوند:

"دکارت به پیروی از اصطلاح اسکولاستیک، مضمون و محتوای حکایتگرانه یک مفهوم را «واقعیت ذهنی» (objective reality) آن می‌نامد ... این استعمال برای واژه «objective»، هیچ‌گونه وجه مشترکی با معنای امروزی آن ندارد. اصطلاح

«objective reality» از نظر دکارت، در مورد اعیان مستقل و خارج از ذهن به کار نمی‌رود، بلکه کاملاً برعکس، این اصطلاح از نظر وی، به حوزه ذهنی مفاهیم یا تصورات تعلق دارد." (Cottingham, 1989, p. 49)

همچنین کاتینگهام در اثر سودمند دیگری به نام «واژه نامه دکارت»، ذیل عنوان «objective reality» چنین می‌گوید:

"دکارت، این کاربرد را برای واژه «objective» (که البته با کاربرد امروزی آن کاملاً متفاوت است) از فلاسفه اسکولاستیک گرفته است. «سوارز» (suarez) [در مورد این واژه] چنین می‌نویسد:

«یک تصور ذهنی» (objective conception)، چیزی یا ادراکی (concept) است که به‌طور دقیق و بی‌واسطه، به‌وسیله این تصور، متمثل (represent) می‌شود. مثلاً وقتی انسانی را تصور می‌کنیم، آن عمل ذهنی که برای تصور این انسان انجام می‌دهیم، «ادراک صوری» (formal concept) نامیده می‌شود، ولی آن انسانی را که با این عمل، تمثیل معرفتی (cognitively represented) یافته است، «تصور ذهنی» (objective conception) می‌نامیم"^۹ (مباحثات متافیزیکی، ۲، ۱، ۱). (Cottingham, 1993, p. 136)

آنتونی کنی هم در کتاب بسیار دقیق و ارزشمند خود در فلسفه دکارت، معنای «object» و «objective» را نزد دکارت مورد بررسی و مذاقه قرار می‌دهد و چنین می‌گوید: "اکنون وقت آن است که درباره معنای «object» [در فلسفه دکارت] تحقیق و بررسی بیشتری نماییم ... اگر من درباره خورشید بیندیشم، خورشید ویژگی جدیدی پیدا می‌کند یعنی این ویژگی که به اندیشه من درآمده است و می‌توانیم به‌طور کاملاً طبیعی بگوییم که خورشید به ذهن من وارد شده است ... این یک ویژگی واقعی درباره خورشید خارجی است، یعنی رابطه بین خورشید و ذهن من. فلاسفه مدرسی معاصر دکارت، از این ویژگی به‌عنوان ویژگی «به نحو ابژکتیو» (objectively) در ذهن بودن [یا وجود ابژکتیو در ذهن داشتن] سخن گفته‌اند. «به‌نحو ابژکتیو» (objectively) در اینجا به معنی «متعلق اندیشه قرار گرفتن» است (as an object of thought)، بدین ترتیب این [فلاسفه مدرسی] می‌گویند که وقتی من مفهوم [یا تصویری] از خورشید دارم، خورشید «به نحو ابژکتیو» در ذهن من وجود دارد.

دکارت این نحو سخن گفتن را، تا آنجا که به مفاهیم واضح و متمایز مربوط است، [از این فیلسوفان] اقتباس کرد (HR, 1967, v 2, p. 106, AT, 1965, v 7, p. 233). دکارت در حاشیه متن لاتینی «گفتار در روش» چنین می‌نویسد:

کلمه «مفهوم» (Idea) [یا تصور] عموماً به هر چیزی اطلاق می‌شود که متعلق اندیشه قرار می‌گیرد (res cogitata)، از آن حیث که وجود ابژکتیو خاصی (a certain objective existence) در ذهن دارد. (AT, 1965, v 6, p. 559)

واژه «objective» در آثار اسپینوزا:

علاوه بر دکارت، برخی فیلسوفان بعد از وی نیز واژه «objective» را در آثار خود به معنای «ذهنی» به کار بردند. از جمله، اسپینوزا (۷۷ - ۱۶۳۲) در کتاب «اخلاق»، بخش اول (درباره خدا)، قضیه ۳۰ چنین می‌گوید:

"تصور درست باید با متعلق آن مطابق باشد، یعنی آنچه در عقل به نحو «ابژکتیو» مندرج است، باید بالضرورة در طبیعت، وجود داشته باشد."

در ترجمه‌های انگلیسی «W. H. White» و «E. Curley»، از کتاب «اخلاق»، در ترجمه عبارت اصلی لاتینی «in intellectu objective»، معادل دقیق «in the intellect objectively» به کار رفته است. اما «R. H. M. Elwes» در ترجمه خود، آن را نقل به معنا کرده و عبارت «in the intellect in representation» را به کار برده است، یعنی آنچه در عقل، تمثیل (یا ارتسام) یافته است، که تعبیر دیگری از همان «وجود ذهنی یا عقلی» است. استاد فرزانه، جناب آقای دکتر محسن جهانگیری در ترجمه فارسی کتاب «اخلاق» اسپینوزا، در ترجمه عبارت مزبور آورده است: «آنچه در عقل مرتسم است»، و در پاورقی متذکر شده است که:

"کلمه «objective» ... درست برخلاف اصطلاح کنونی که به معنای امر عینی و خارجی است، به مفهوم «subjective» مصطلح امروزی یعنی امر ذهنی به کار رفته است." (اسپینوزا، ۱۳۶۴، صص ۴۸-۴۷)

اسپینوزا در همین کتاب، بخش دوم (درباره طبیعت و منشاء نفس) قضیه ۸، نیز کلمه «ابژکتیو» را به کار می‌برد و وجود «ابژکتیو» و «مفهوم» (یا تصور) را به یک معنا به کار می‌برد. بدیهی است که اگر «ابژکتیو» را به «عینی» ترجمه کنیم، بی‌معنا و

نادرست است که وجود عینی و خارجی یک چیز، با مفهوم یا تصور آن یکی باشد. عبارت اسپینوزا در این جا چنین است:

"... وقتی اشیا جزئی وجود ندارند ... وجود ذهنی (objective being) یا مفهوم (تصور - ideas) آنها هم وجود ندارد ..."

همانند عبارت قبل، White و Curley، در ترجمه متن اصلی لاتینی «esse objectum»، معادل دقیق آن یعنی «objective being» را به کار برده‌اند، و Elwes آن را به «representations in thought» (تمثلات یا ارتسامات آنها در ذهن) ترجمه کرده است، که از نظر محتوای مطلب، تفاوت خاصی ندارد و مراد از همه این تعبیرات، همان مفاهیم یا وجودات ذهنی، در مقابل موجودات عینی و خارجی است. آقای دکتر جهانگیری نیز معادل «موجود ارتسامی» را به کار برده و در پاورقی، ترجمه آن به «ذهنی» را هم درست و مناسب می‌داند (همان، ص ۷۴).

واژه «objective» در آثار بارکلی:

بارکلی (۱۷۵۳ - ۱۶۸۵) هم از جمله فیلسوفانی است که واژه «objective» را در آثار خود به معنای «ذهنی» به کار می‌برد و این نشان می‌دهد که استعمال این واژه به معنای «ذهنی» در آن عصر و زمان کاملاً رایج بوده است. وی در آخرین اثر خود به نام «siris» (۱۷۴۴) - که در فواید آب قطران (tar - water) نگاشته است - در بند ۲۹۲ چنین می‌نویسد:

"پدیده‌های طبیعی (natural phenomena)، فقط نمودهای طبیعی (natural appearances) هستند. در نتیجه آنها همان طوری هستند که آنها را می‌بینیم و ادراک می‌کنیم. بنابراین، ذوات واقعی و ذهنی (real and objective natures) آنها یکی هستند." همان طور که می‌دانیم، بارکلی عالم ماده و اجسام را به‌عنوان موجوداتی خارج و مستقل از ذهن هر مُدرکی انکار می‌کند و معتقد است که اشیا مادی چیزی جز همان نمودهای حسی نیستند که در ذهن هر فرد بر وی پدیدار می‌شوند. در نتیجه هر پدیده طبیعی برای هر انسانی که آن را درک می‌کند، فقط همان صورتی است که در قوه بینایی یا ادراکی او (به‌عنوان قوه‌ای برای نفس مجرد، نه به‌عنوان اندامهای جسمانی بینایی و سایر قوای ادراکی) نقش می‌بندد و پدیدار می‌شود. اگر شیئی برای کسی به

رنگ سبز و برای دیگری به رنگ قرمز دیده می‌شود، این شیء در واقع چیزی جز همان «نمود»‌های به رنگ سبز و قرمز برای هر یک از این دو فرد نیست. یعنی مستقل از این دو «نمود ذهنی» سبز و قرمز، شیء مادی واحدی در خارج از ذهن این دو فرد وجود ندارد. به بیان دیگر، هر شیء مادی برای هر فرد، «واقعاً» به همان صورتی است که آن را می‌بیند و ادراک می‌کند. بنابراین، برخلاف نظر اغلب فیلسوفان رئالیست که شیء خارجی و صورت ذهنی آن (و به تعبیر فلاسفه اسلامی، معلوم بالعرض و معلوم بالذات) را «دو» چیز می‌دانند، بارکلی، اشیای خارجی (ذوات واقعی) و صور محسوس آنها (ذوات ذهنی) را «یک» چیز می‌داند و میان آنها در ذهن یک فرد مُدْرک، تعدد و تغایری قایل نیست. بنابراین به روشنی مشاهده می‌کنیم که با توجه به مبانی فلسفه بارکلی، دیگر نمی‌توان واژه «objective» را در عبارت مزبور، به «عینی یا خارجی» ترجمه کنیم، چرا که اولاً او به وجود اعیان و ذوات مادی خارج از ذهن، معتقد نیست، و ثانیاً سخن بارکلی درباره وحدت ذوات خارجی و ذهنی است، و آلا کسی تا به حال معتقد نبوده که «ذوات واقعی» و «ذوات خارجی»، دو چیزاند که بارکلی آن را انکار کند و این دو را یک چیز بداند.

پی‌نوشتها

۱. آنچه از فرهنگ بزرگ آکسفورد در اینجا نقل شده است، به صورت خلاصه شده و نقل به مضمون است و ترجمه تحت‌اللفظی و کلمه به کلمه و کامل متن نیست.
۲. کلمه «صورت» (form) در واژه «formal» (صوری) به همان معنای فلسفه ارسطویی است که معادل «ذات و حقیقت» یک موجود است. اصطلاح «formal» در اینجا به معنای «خارجی یا عینی» (خارج از ذهن) است. در نقل قولهای بعدی از دکارت (و از جمله در عبارتی که وی از مثال خورشید در آن بهره می‌گیرد) به این مطلب تصریح شده است.
۳. از معانی اصلی واژه «actual»، «خارجی» است. این واژه هرگاه در بحثی به کار رود که به قوه و فعل مربوط است باید به «بالفعل» ترجمه شود، اما آنجا که بحث درباره ذهن و خارج است، باید به «خارجی» یا «عینی» ترجمه گردد. از این رو در نقل عبارات بعد، از ترجمه فارسی «تأملات» (از دکتر احمد احمدی) که در آنجا این واژه به «بالفعل» ترجمه شده است، کلمه مزبور را به «خارجی» تغییر دادم و اصلاح کردم.
۴. actual - دکارت در متن اصلی لاتین، واژه «actualis» را به کار می‌برد (AT, 1965, v 7, p. 41).
۵. formal - دکارت در اینجا از کلمه لاتینی «formalis» استفاده کرده است (Ibid).
۶. دکارت در اینجا نیز واژه لاتینی «formaliter» را برای افاده معنای عینی و خارجی به کار می‌برد (Ibid, p. 42).
۷. از نکات بسیار مثبت و دقیق ترجمه فارسی «تأملات» توسط استاد ارجمند، آقای دکتر احمد احمدی همین است که به این نکته مهم در ترجمه واژه «objective» کاملاً توجه شده و همه‌جا به درستی به «ذهنی» ترجمه شده است. فقط در دو جا این دقت، لحاظ نشده و واژه مزبور به «عینی» ترجمه شده که قطعاً جنبه سهوی داشته و از نظر افتاده است (رک به: ترجمه «تأملات»: ص ۲۰، پاراگراف آخر و ص ۲۵، پاراگراف دوم). امید است که در چاپهای بعد، این نقیصه کوچک برطرف گردد.
۸. برای توضیح مبسوط این اصطلاحات و به‌ویژه اصطلاح «واقعیت ذهنی» و فرق آن با «واقعیت صوری» و نیز شرح برهان دکارت، رک به مقاله «برهان علامت صنعتی در فلسفه دکارت»، و نیز ترجمه و شرح کتاب «اعتراضات و پاسخها»ی دکارت، اثر نگارنده (هر دو اثر زیر چاپ است).
۹. یعنی عمل ادراکی انسان، به خودی خود، فاقد صورت خاصی است. ولی وقتی که با این عمل، صورتی در ذهن ما تشکیل شد و تمثیل یافت، آن را «تصور ذهنی» می‌نامیم.

منابع

اسپینوزا، اخلاق، ترجمه: دکتر محسن جهانگیری، چاپ اول، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۶۴.

افضلی، علی.م، برهان علامت صنعتی در فلسفه دکارت (زیر چاپ).

دکارت، اعتراضات و پاسخها، ترجمه و شرح: دکتر علی.م.افضلی (زیر چاپ).

دکارت، تأملات در فلسفه اولی، ترجمه: دکتر احمد احمدی، چاپ سوم، سمت،

تهران، ۱۳۸۱.

Adam. C and tannery. P (ed. and tr)؛ *Oeuvres de Descartes*؛ Vrin /C.

N. R. S؛ Paris 1965- 74؛ 11 vol. [AT]

Berkley. G؛ siris؛ J. VRIN؛ Paris 1971.

Cottingham. J and ... (tr)؛ *the philosophical writings of Descartes*؛ cup؛ 1984-1991؛ 3 vol. [CSM]

Cottingham. J؛ *Descartes*؛ Blackwell؛ England؛ 1989.

Cottingham. J؛ *A Descartes Dictionary*؛ Blackwell؛ England؛ 1993.

Haldan. ES and Ross. G. R. T (tr)؛ *the philosophical works of Descartes*؛ cup؛ 1967؛ 2 vol. [HR]

Reese. WL؛ *Dictionary of philosophy and Religion*؛ Humanities press؛ USA؛ 1996.

Runes. DD؛ *Dictionary of philosophy*؛ Little field؛ Princeton university press؛ USA؛ 1994.

Spinoza. B؛ *ETHICS*؛ tr: Curley. E؛ Princeton university press؛ USA؛ 1994.

Spinoza. B؛ *ETHICS*؛ tr: Elwes. R. H. M؛ Dover publication؛ New York؛ 1955

Spinoza. B؛ *ETHICS*؛ tr: White. W. h؛ university of Chicago (great books؛ vol: 31)؛ 1952